



می‌خواست لوتر ایران باشد

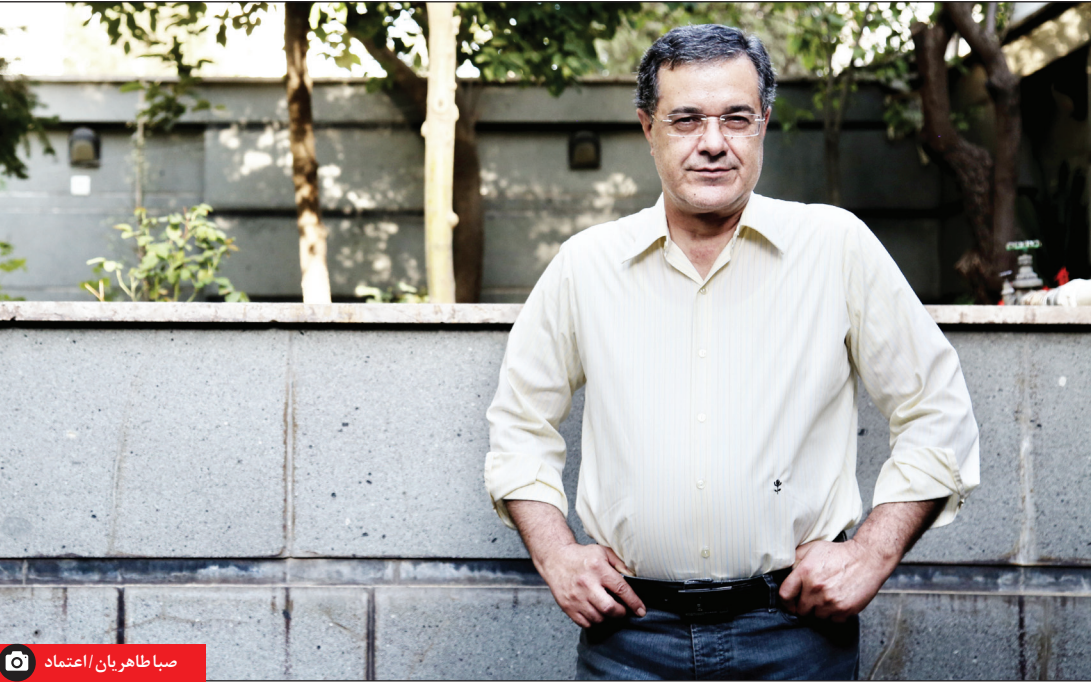
شریعتی می‌خواست «لوتر» ایران باشد. می‌خواست نوعی مذهب پروتستانسیسم ایجاد کند و مر تب‌نیزی می‌گفت که مذهب شیعه، مذهب اعتراف است. یعنی همان طور که لوتر در مقابل کلیسا ایستاد او نیز انگار می‌خواست در مقابل روحانیت بایستد. اما این برنامه کلاشکست خورد. لوتر اگر کاری ماندنی کرده‌خودش کشیش بود و به اندازه یک کشیش و اسقف، دانش مذهبی و مسیحی داشت. اما در نوشته‌های شریعتی چنین چیزی را نمی‌بینید بلکه خطابه‌های زیبایی را می‌بینید که وقتی می‌اندیشید بشت آن چه چیزی قرار گرفته‌وا اساس آنها چیست به یک‌باره با یک خلارو به رو می‌شوید.

پس‌ارجام

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

به تاریخ پیوست

از میراث شریعتی عصبانی‌ام



سیا طاهریان / اعتماد

اما به جای این، به تقلید از استناد خود یعنی گورو پیچ شریعتی – از یک طرف آموزه‌هایی که همچنان کاربردی و قابل‌دفاع هستند و از سوی دیگر آنهایی که در فرآیند آزمون و خطا بحث و نقد و همچنین تجربه نادرستی آنها اثبات شده – را صورت‌بندی کرد؟

شریعتی خود میراث‌دار جریسان «بازگشت به خویشتن» است که از فردید و آل احمد شروع شد. اصل فکر نیز درست بوده؛ اینکه ما تا کی می‌توانیم از غرب کپی‌برداری و تقلید کنیم و این تا چه حد می‌تواند برای ما مفید یا مضر باشد باید مورد توجه قرار گیرد، بنابراین باید به خویش بازگردیم، منتها برگشتن به خویش این مدعیان دچار اشکال بود یعنی کتاب‌های آل احمد را که می‌خوانیم می‌بینیم دچار نوعی انسداد فکری – روحی نیز هست. در «سنگی بر گوری»، «فربزدگی» و همه اینها یک نوع نفی وجود دارد و آن قسمت‌انباتی‌که باید از عقاید منتقدان وی شود به نظر من تا حد زیادی می‌لنگد. این جریان در نهایت به شریعتی منجر شد که حسینه‌اش را شاد را به راه انداخت و مورد حمایت کسانی مثل بازرگان و مرحوم دکتر عنایت قرار گرفت که استاد ما بود و ما را برای شرکت در جلسات دکتر شریعتی و پیوستن به این جریان تشویق می‌کرد. اما برای ارزیابی کارهای دکتر شریعتی باید ببینیم که او قصد انجام چه کاری را داشت. به اعتقاد من شریعتی می‌خواست «لوتر» ایران باشد. می‌خواست نوعی مذهب پروتستانسیسم ایجاد کند و مرتب تب‌نیزی می‌گفت که مذهب شیعه، مذهب اعتراض است. پروتسته نیز به معنای اعتراض کردن و پروتستانسیسم به معنای مکتب‌اعتراف است. شریعتی آموزه‌ها و شعارهای دینی را باورخوانی کرد که اینجابه‌شرعی روحانیت اصطکاک پیدا می‌کرد زیرا در آن چارچوب فکری که برای خود تدارک دیده بود، روحانیت نیز جای کلیسا را می‌گرفت. یعنی همان‌طور که لوتر در مقابل کلیسا ایستاد و نیز انگار می‌خواست در مقابل روحانیت بایستد. اما این برنامه کلاشکست خورد، چنین جریانی به وجود نیامد و برعکس موجب تقویت همان روحانیت سنتی شیعه شد و در نهایت به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ انجامید. در اینجا حکایت‌ها و روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که باید به آنها اعتنا کرد؛ اینکه ساواک نیز با سخنرانی‌های ایشان مخالفتی نداشت زیرا انگلیسی‌ها این‌گونه به‌شاه تعلقین کرده بودند که گسترش تفکرات دینی، خود نوعی سسد در مقابل کمونیسم به وجود می‌آورد و چون فضای آن زمان، فضای دو قطبی بوده و تمام‌به‌غم و غم‌شاهه نیز همین هراس از کمونیسم و کمونیسم‌ها بود به توج این استدلال پذیرفته شد و بنابراین اندیشه‌های شریعتی در جامعه پراکنده می‌شد. برای اینکه چنین کاری صورت بگیرد باید آن انگیزشگر و کسی که می‌خواهد چنین جریانی راه بر بیندازد اطلاعات کاملی از آن مکتب و اندیشه داشته باشد. شریعتی نیز وقتی اسلام و مذهب شیعه را مطرح می‌کرد و مطالبات وسیعی در حد حد عبا و عیارا از مذهب شیعه می‌داشت که چنین چیزی نبود و اطلاعات ایشان سطحی بود. سپس، ترکیبی که به وجود می‌آورد باید ترکیبی منطقی و قابل‌پذیرش باشد

در ادامه می‌خوانید.

پس‌ارجام

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

به تاریخ پیوست

از میراث شریعتی عصبانی‌ام



عاطفه شمس

شریعتی در حالی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین عوامل و محرکان انقلاب و گسترش موج اسلام‌خواهی میان جوانان و روشنفکران شناخته شده است که به وبزه از دهه ۸۰ شمسی به بعد، موجی از انتقادات متوجه او و اندیشه‌های وی شده است. عده‌ای شریعتی را یکی از برجسته‌ترین متفکران و مبلغان اسلامی معاصر به حساب می‌آورند و برای او در بیدارگری اسلام به مهم‌پزگرمی را قایل هستند. عده‌ای دیگر اما به بی‌بشтовانه بودن دانش اسلامی او خرده می‌گیرند. طرفداران شریعتی همچنان او را یکی از بزرگ‌ترین متفکران تجدید حیات اسلام در جهان معاصر می‌دانند اما منتقدان وی معتقد هستند شریعتی تنها به حرکت آفرینی و تهبیج اجتماع می‌اندیشیده و نتایج فعالیت‌های او در گذر زمان، مطلوب نبوده است. در سسی و

نهمین سالروز درگذشت دکتر شریعتی، درباره میراث او با احمد نقیب‌زاده، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران که یکی از منتقدان او است، گفت‌وگو کردیم. او دکتر شریعتی را میراث‌دار جریسان «بازگشت به خویشتن» می‌داند و می‌گوید شریعتی، می‌گوشید «لوتر» ایران باشد و می‌خواست نوعی مذهب پروتستانسیسم ایجاد کند اما در این برنامه شکست خورد. وی شریعتی را بی‌اطلاخ از دین و تاریخ و به معتقد است به حوزه‌هایی وارد می‌شده که اطلاعاتی از آنها نداشت است. بنابراین تحت تاثیر اندیشه‌های چپ، مقداری اندیشه‌های چپ را با مذهب شیعه تلفیق کرده که حاصل آن بیشتر به توریک یا خطابه شبیه بود تا اندیشه‌های اصولی و مستند به داده‌های متفن تاریخی. متن کامل این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

می‌گویند که حرف‌های او بیشتر از روی غرض و باین بن مایه بوده است. من فکر می‌کنم که دکتر شریعتی در وهله اول، نسبت به دین دچار توهم بود زیرا دین را خوب نمی‌شناخت. دوم اینکه تلفیقی ساخت که میراث آن، خطرناک بود و مجاهدین خلق و فرقان از دل آن بیرون آمدند، در واقع چپ را با دین عجین کرد و سوم اینکه هرگز از پس روحانی عالمی مثل مطهری بر نمی‌آمد یعنی اگر می‌خواست روحانیون را آکار بزند قطعاً باید علم، سواد و خبیلی از ویژگی‌های دیگر او از مطهری بالاتر باشد که اصلاً این‌طور نبود. من به عنوان یک فرد بی طرف، وقتی آثار مرحوم مطهری را می‌خوانم او می‌آموزم و در او منطقی می‌بینم اما وقتی کتاب‌های شریعتی را می‌بینم هیچ منطقی در سخنان او مشاهده نمی‌کنم. بله، عده‌ای به عنوان طرفدار و برخی به عنوان منتقد حرف‌هایی می‌زنند اما بنده هیچ حب و بغضی با شریعتی ندارم. بیشتر عصبانی هستم از اینکه میراث بدی بر جای گذاشت. کاری که شریعتی کرد در حقیقت آب به آسیاب مجاهدین خلق ریخت و دین را ایدئولوژی‌زه کرد تا ازین برود. من میراث دیگری از او نمی‌بینم البته سهم مهمی نیز در انقلاب داشت زیرا هیجانات اجتماعی راه وجود آورده بود. این تهییجات جنبه اجتماعی داشت که با وقوع انقلاب رنگ و بوی دینی به خود گرفت. او در این کار سهم بزرگی داشت اما اینکه بگویید آثار جادانهای بر جای گذاشت اصلاً چنین چیزی نبود زیرا پشتوانه محکمی پشت او نبود؛ نه اطلاعات تاریخی درستی داشت و نه در دینی او عمیق بود، در نتیجه نمی‌توانست آنچه را در ذهن داشت عملی کند. لوتر اگر کاری ماندنی کرد خودش کشیش بود و به اندازه یک کشیش و اسقف، دانش مذهبی و مسیحی داشت. دیگری اینکه از راه خود دین وارد شد و قصد داشت بعضی از اصول فراموش شده دین را احیا و اعمال غلط کلیسا را تصحیح کند. با نفی موضوع خرید و فروش بهشت قصد داشت رابطه مستقیم انسان و خدا را که کلیسا قطع کرده و خود را واسط این دو قرار داده بود، احیا کند اما در نوشته‌های شریعتی چنین چیزی را نمی‌بینید بلکه خطبه‌های زیبایی را می‌بینید که وقتی می‌اندیشید پشت آن چه چیزی قرار گرفته و اساس آنها چیست به یک‌باره با یک خلارو به رو می‌شوید.

با همه این تفاسیر نمی‌توان مخاطبان وسیع شریعتی را التکار کرد و می‌توان گفت که برای نسل جوان آن روزها شریعتی به یک اسطوره تبدیل شده بود. این است که آیا در آن مقطع آلترناتیو دیگری وجود داشت؟
اصلاً قصد مقایسه ندارم اما هیتلر و موسولینی نیز زمانی اسطوره شده بودند. اینها دلیل نمی‌شود. مهم‌عامل مردم را بیندیند که هر یک سمت می‌روند، این همان چیزی است که حضرت علی (ع) از آن به فتنه یاد می‌کند. در آن زمان و در آن خلأ فکری از شاه نشانی نیز فضا را بسته بود، دو فکر بیشتر وجود نداشت؛ اندیشه‌ها یا دینی بودند یا مارکسیستی. کسی با جهان‌بینی دیگری آشنا نبود و وقتی کسانی که نمی‌خواستند مارکسیست باشند پای صحبت‌های شریعتی می‌نشستند فکر می‌کردند درچه جدیدی بر وی آنها گشوده شده و این درچه همان است که آنها می‌خواستند. برای اینکه اینها نیز سواد نقد نداشتند و در موضوعات دین و علم اجتماع آقدر، علم نبودند؛ بخوایند با دید نقدانه به حرف‌های شریعتی نگاه کنند نمی‌دانست اما به این صحنه وارد می‌شد. آموزه‌های دینی را نمی‌دانست اما وارد می‌شد و معلوم نبود که دقیقاً قصد انجام چه کاری را دارد. این است که این‌گونه می‌توانی که سنسکرتیک یعنی در واقع خمیرهای از چند دسته‌هایم سطحی بود. وقتی کتاب‌های شریعتی را می‌خواندم به‌طور مثال کتاب کویر را وقتی می‌خواندم تحت تاثیر قرار می‌گرفتم. هر چند این کتاب چون جنبه ادبی دارد بیشتر از بقیه آثار او قابل قبول است. در قالب ادبیات مطرح کرده بود. فرق ادبیات با دروغ نویی این است که شما اگر یک ایماژ یا تصور ذهنی را از زبان بپذیراید دروغ به شمار می‌رود اما اگر آن را به ادبیات وارد کنید یک اثر ادبی محسوب می‌شود بنابراین حرف‌های شریعتی برای کسانی که سواد نقد نداشتند و به تبع، جاذبه‌هایی ایجاد می‌کرد و در آن فضای خلأ فقط کمونیست‌ها بودند که از او ایراء می‌گرفتند و علیه او مطالبی می‌نوشتند. حتی به طعنه می‌گفتند که سرمایه اجتماعی این مذهبی‌ها آقدر کم و ناچیز است که یک دکتر هم که بین آنها پیدا شده فقط با لفظ «دکتر» از او یاد می‌کنند؛ دکتر آمد، دکتر رفت، دکتر جاسته دارد و مطمئن‌هایی مثل این.

در آن مقطع ما اندیشمندان بزرگ دیگری را نیز داشته‌ایم، به‌طور مثال استاد مطهری که جلسات سخنرانی ایشان نیز در حسینیه ارشاد و مکان‌های دیگر برگزار می‌شده است. شهیدمطهری متفکر و اندیشمندبرجسته‌ای بودند اما شاید بتوان آن‌ها کرد تعداد مخاطبان سخنرانی‌های ایشان به نصف شریعتی یا شریعتی هم نمی‌رسیده است. منشأ این اثر چیست؟ یعنی جامعه در آن مقطع توانایی درک سخنخان مطهری را نداشت یا سخنان شریعتی جاذبه‌های دیگری داشت؟
اگر بخواهید به ظاهر به نظر آید کمیند خیلی حرف‌ها می‌توان زد. ببینید کار‌های مرحوم مطهری در قالب کلاسیک بود، اسلام سنتی را تدریس می‌کرد و مطالعات حاشیه‌ای نیز زیاد داشت. راجع به مارکسیست‌ها، ماتریالیسم در غرب و موضوعات زیاد دیگری مطالعه کرده بود. اساساً قدر آن زمان، اصلا فضای مذهبی نبود. مردم و دانش‌جویان بیشتر چپ بودند تا مذهبی. ملی در میان آنها بسیار کم بود. خط‌اندکی از این تعداد به سمت مطهری می‌رفتند اما پای منبر شریعتی چون حرف‌های او گیرایی داشت، در لحظه آنها را اقناع می‌کرد و فکر می‌کردند درچه جدیدی به روی آنها گشوده شده، بیشتر می‌رفتند.

مردم ایران نشان داده‌اند که تا حد زیادی تنوع طلب هستند، راحت‌تر به سوی موضوعات نو می‌روند و کشش زیادی به سمت آنها دارند. من این‌گونه پاسخ شما را می‌دمم که در حقیقت، آنهایی که پای منبر مطهری می‌رفتند واقعی و کسانی که پای منبر شریعتی می‌رفتند صورت بودند.

اما ما در بین روحانیت شخصیتی مثل شهید بهشتی را داریم که با وجود انتقاداتی که به ایشان داشت حاضر نشد اندیشه‌های شریعتی را به کلی رد کند. شهید بهشتی دانش کمی نداشتند یا نمی‌توان گفت یک صورت بوده است. ایشان در توصیف شریعتی از عنوان «متفکری در حال شدن» استفاده می‌کنند، در مقابل منتقدان سرسخت از او حمایت می‌کنند و می‌گویند: «شریعتی متفکری نیست که اندیشه‌هاش الان تمام شده باشد بلکه اندیشه‌هاش در حال سازسازی است» بنابراین نمی‌توان اقبال جامعه نسبت به شریعتی را این‌گونه تفسیر کرد و اندیشه‌های او را کاملاً کنار گذاشت.

احسنت. در حال شد بود. شهید بهشتی به آینده شریعتی دل بسته بوده نه به زمان حاضر او. من دو خاطره از آن مقطع دارم بگذارید برای شما بازگو کنم. پدر من نیز معمم بود، روزی به او گفتم یک نفر پیدا شده که درباره اسلام حرف‌های جالبی می‌زند. از من پرسید معمم است یا مکلأ؟ گفتم مکلأ (یعنی بدون عمامه و لباس روحانیت) است. گفت: حرف و وقت است این حرف‌ها را باید یک معمم بزند. دوم اینکه، به یادآله مطهری گفتم که شما روحانیون چرادر مقابل شریعتی که دین را ترویج می‌کند و جوانان را جذب می‌کند موضع می‌گیرید و به‌او بدویراه می‌گویید.ایشان پاسخ دادند که اتفاقاً خوشحال شدم که یک نفر آمده و با مظاهر مدرن اسلام را تبلیغ می‌کند، به‌طور مثال میز و صندلی در مسجد گذاشته و جوانان را جذب می‌کند. اما بعد از مدتی دیدیم حرف‌هایی که می‌زند اصالت ندارد و در نتیجه در مقابل او موضع گرفتیم. گفتم که می‌گویند چون به روحانیون حمله می‌کند آنها نیز به او حمله می‌کنند. گفت اگر این هم باشد این حق ما است که وقتی کسی به ما حمله می‌کند از خود دفاع کنیم و پاسخ او را بدهیم. بالاخره ایشان نفی کردند و گفتند که حرف‌های شما صالت ندارد او در حال ایجاد فتنه است که مشخص نیست در نهایت به‌کجا می‌رسد. در حال حاضر عده‌ای دور او جمع می‌شوند اما ممکن است از دل آن فتنه‌ای نیز خارج شود، به‌هر حال، در آن زمان بحث زیاد بود حتی شهید مطهری در جایی لفظ تشنه شدن را نیز به کار برده عده زیادی را دلاخور کرد بود اما در حال حاضر من می‌بینم که حق با او بوده است. اسطوره‌های اندیشه‌های شریعتی در ایران امروز فضا را بسته بود، دو فکر بیشتر وجود نداشت؛ جامع دیگر هم به زبان‌های مختلف ترجمه شده و مورد استقبال قرار می‌گیرد. با اینکه چند دهه از مرگ شریعتی گذشته و نقدهای زیادی به وبزه آن دهه هشاد به بعد متوجه او شده است، اگر نگویم بزرگ‌ترین اما هنوز کسی از بزرگ‌ترین متفکران جامعه ایران به شمار می‌آید و اندیشه‌های او در جامعه جاری است. آیا این نشانه ضعف فضای روشنفکری مائست که تاکنون نتوانسته جایگزینی برای شریعتی بیرونآند؟ کسی که تا اندازه‌او برای جامعه مرجع به شمار آید؟

پاسخ سوال شما تا حدی روشن است. مانعی گوییم که شریعتی یک آدم معمولی بوده است؛ بالاخره یک فرد انگیزش‌گر نبوده و می‌توانست هیجانات اجتماعی ایجاد کند. ضمناً نیروی کاریزما داشته است و..؛ اینکه کسی جسای او را نگرفته در این فضا اصلاً امکان پذیر نبوده است. به اعتقاد من اگر بخواهیم بگوییم سروش جای شریعتی را گرفت و به خیلی ظلم کرده‌ایم. وی بسیار باسوادتر بوده و حرف‌های او منطقی‌تر از شریعتی است. همچنین عمق سواد او بیشتر و نحوه استدلالش نیز بسیار گیراتر و قوی‌تر است. البته بعضی می‌گویند خط‌او همان خط شریعتی است ولی به نظر من این‌گونه نیست زیرا او به نحو دیگری استدلال می‌کنند. جریان جدیدی را نیز نمی‌خواهد ایجاد کند یا کسی به برخی مسائل آگاهی می‌دهد به‌طور مثال در قبض و بسط شرعیت خود، در حقیقت کسانی را زیر سوال می‌برد که می‌گویند مرگ با دارد و فقط نمی‌خواهند ایجاد کنند بلکه می‌خواهند اجتهاد را زیر سوال ببرند و می‌خواهند وضعیت‌ای رایکسان نگه‌دارند. گرچه ایشان نیز اشکالاتی دارند، به‌طور مثال نمی‌توان اسلام را فقط با مولوی شناخت و با چهار بیت شعر، اسلام را تفسیر یا ترویج کرد. من متخصص نیستم و نمی‌دانم اطلاعات فراقی سروش چقدر است یا متون و نصوص اسلامی را تا چه حد می‌داند اما بیانات شریعتی دارد که تا حدی نیز روشن است و چون ادعایی ندارد و قصد ندارد انقلاب دیگری ایجاد کند یا قصد تشکیل یک حزب را ندارد بنابراین به آن شدت نیز زیر سوال نمی‌رود.

حضور برجسته روشنفکری مثل شریعتی در جامعه، نشان از مترقی بودن آرای او دارد



هیچ وقت از پس مطهری بر نیامد

● **کار‌های** مرحوم مطهری در قالب کلاسیک بود، اسلام سنتی را تدریس می‌کرد و مطالعات حاشیه‌ای نیز زیاد داشت. اساساً فضا در آن زمان، اصلا فضای مذهبی نبود. مردم و دانش‌جویان بیشتر چپ بودند تا مذهبی. خب اندکی از این تعداد به سمت مطهری می‌رفتند اما پای منبر شریعتی چون فکر می‌کردند درچه جدیدی به روی آنها گشوده شده، بیشتر می‌رفتند. در حقیقت، آنهایی که پای منبر مطهری می‌رفتند واقعی و کسانی که پای منبر شریعتی می‌رفتند صورت بودند.

● **دکتر** شریعتی در وهله اول، نسبت به دین دچار توهم بود زیرا دین را خوب نمی‌شناخت. دوم اینکه تلفیقی ساخت که میراث آن، خطرناک بود و مجاهدین خلق و فرقان از دل آن بیرون آمدند. در واقع چپ را با دین عجین کرد و سوم اینکه هرگز از پس روحانی عالمی مثل مطهری بر نمی‌آمد.

یاشاهدی بر عقب‌افتادگی و در جازدن جامعه است؟ البته تا اینجا برداشتم‌من از صحبت‌های شما این است که اعتقادی به مترقی بودن آرای او ندارید.

تخیر مترقی نیست.

بنابر این باید گواهی بر در جازدن جامعه باشد؟

بله، به نظر من جامعه مادر این چند سال در جازد. تاثیر دکتر شریعتی در جامعه امروز را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من فکر می‌کنم در حال حاضر هیچ تاثیری ندارد. نمی‌دانم، شاید من اطلاعاتی ندارم اما نمی‌بینم مثل زمانی که خود او حضور داشت، شریعتی و حرف‌های او نقل محافل دانشجویان باشد. در واقع تقریباً مثل یک اندیش ورز فراموش شده به نظر من می‌آید و فکر نمی‌کنم که خیلی جایگاهی در محافل خردورزی و اندیشه‌ورزی داشته باشد.

اگر هنوز کسانی باشند که به آرای شریعتی رجوع می‌کنند – خود شما نیز گفتید نمی‌توان همه اندیشه‌های او را رد کرد – چگونه می‌توان این مخاطبان جدید را به در یافت آموزه‌های درستی و هدایات کرد؟

ببینید عملی نیست. این کار سختی است که شما اندیشه‌های درست شخصی را بگریزید و اندیشه‌های غلط را از کنار بگذارید. معمولاً مخاطبان این افراد، طیف جوان هستند و وقتی کسی را می‌پذیرند راست و غلط او را باهم می‌پذیرند. من فکر می‌کنم اینها کسانی هستند که در آغاز کار هستند، بنابراین نمی‌توانند برای همیشه در وفاداری به شریعتی پایدار بمانند و پس از مدتی راه خود را تغییر می‌دهند. به نظر من شریعتی به تاریخ پیوسته و هیچ جریان زندهای را هدایت نمی‌کند و نمی‌تواند بکند. از اساس نیز این توانایی را نداشت. اکنون آنچه باقی مانده این است که کسانی که در آغاز راه روشنفکری دینی هستند ممکن است گوشه چشمی نیز به آثار او داشته باشند.

آینا ملت و منعی حضور شریعتی در جامعه ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

می‌دانید که در جامعه ما حرف زدن آنسان نیست. یکی از آثار منفی ایشان میراثی است که بر جای گذاشته یعنی مجاهدین خلق که یک گروه توریستی دگم تارک اندیش و قدرت طلب است. اگر آثار مثبتی هم داشته باشند در حقیقت همان کمکی است که به روشنفکری دینی می‌کند و عده‌ای که به اینکه تفاسیر جدیدی از دین به دست بدهند تشویق می‌کند، به اینکه نپراسند و در حقیقت از اینکه تفسیر‌های جدیدی از دین از رابه‌بهند دچار ترس و واهمه شوند اما راه آن نیز بسته است. شما می‌بینید که تفکر سنتی حاکم شده و صورت دکامتیک جلوی هر تفکر دیگر را نیز گرفته است.

بعد از انقلاب دولت‌های با سلاقی سیاسی متفاوت سرر کار آمدند، نسبت هر یک از این دولت‌ها (از سسی جمهوری‌ها و نخست‌وزیران اول انقلاب) با منعی فکری-سیاسی شریعتی را چگونه تحلیل می‌کنید؟

من فکر می‌کنم تا وقتی که امام خمینی زنده بود کسی به شریعتی توجه جهانی نمی‌کرد. آنهایی که روی کار آمده و قدرت را در دست گرفتند بیشتر تفکر امام خمینی را دنبال می‌کردند که تفکر ایشان نیز نقطه مقابل تفکر شریعتی بود. در حقیقت تفکر، تفکر سنتی بود منتها با شهامت‌هایی همراه بود که می‌توانست با اجتهاد در بعضی مسائل آنها چرال کند. نمی‌توان گفت که میر حسین موسوی یقیناً در جوانی آثار شریعتی خوانده بود، اما احتمالاً در دوران تحصی او به سمت شریعتی نبود بلکه به سمت امام خمینی بود. فقط رئیس دولت اصلاحات اسامان نظار ساعدی به روشنفکری دینی داشت و این به نظر آن نیست که حتماً آثار شریعتی را خوانده او را تأیید می‌کند. بلکه بیشتر راه را تأیید می‌کرد که باید راه روشنفکری دینی را باز گذاشت و از چنین اندیشه‌هایی استقبال کرد و گروه خود او نیز در نزد می‌توانستین است. بود که به شیوه دیگری خلاف شیوه شریعتی، اسلام را تفسیر می‌کرد.

دولت‌های بعد از اصلاحات؟

بعد از آن، احمدی‌نژاد روی کار آمد که نگاه او به سمت مصباح‌یزدی بود و اصلاً شریعتی در اندیشه‌اش جایگاهی نداشت. در حال حاضر نیز روحانی بیشتر یک تکنوکرات است تا اینکه بخواهند دنبال چنین اندیشه‌هایی باشد.

به عنوان کسی که زمانی مخاطب آثار شریعتی بوده و اکنون منتقد او هستیید، بهترین اثر او کدام است؟

کویر. زیرا ادبیت و ادعایی در آن وجود ندارد.

بهترین نقد که درباره شریعتی خوانده‌اید در چه کتابی با مقاله‌ای بوده و توسط چه کسی ارایه شده است؟

یادم نمی‌آید، من سال هاست که شریعتی را کنار گذاشتم و اگر نقدی هم خواندم مربوط به گذشته بوده است.



در آموزش جدی باشید و به دنبال مطالعه متون گذشته بروید و به منابع اصلی خود برگردید. به آل احمد و شریعتی و غیره برگردید.»
در واقع آبادزی درد جامعه ما را نخواندن و آثار شهمنان خردا نمی‌داند. خوانندگی من داند چون لابد معتقد است او حرفی برای گفتن داشته و دارد. آری باید به سراغ شریعتی رفت و به او بازگشت تا در «با مخاطب‌های آشنا» اش خواند: «بخوان و بخوان و بخوان»



میراث آثار توری بازگشت به خویشتن

جریسان «بازگشت به خویشتن» است که از فردید و آل احمد شروع شد. منتها برگشتن به خویش این مدعیان دچار اشکال بود؛ یعنی کتاب‌های آل احمد را که می‌خوانیم می‌بینیم دچار نوعی انسداد فکری – روحی نیز هست. در «سنگی بر گوری»، «فربزدگی» و همه اینها یک نوع نفی وجود دارد و آن قسمت برگرفته است از آوا خویشتن که باید از خویش حد زیادی می‌لنگد. این جریسان در نهایت نیز به شریعتی منجر شد.

پس‌ارجام

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

پس‌ارجام

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

میراث شریعتی در گفت‌وگو با احمد نقیب زاده:

شریعتی خود در جایی تصریح می‌کند که او را با گروه اول کاری نیست و مخاطبان خود را گروه سوم می‌داند یعنی کسانی که هم دغدغه دین دارند و هم می‌خواهند از آن خوانشی متناسب با دنیایی امروز داشته باشند و در عین حال سعی می‌کنند این خوانش را متکی بر نرض و متون دست اول از تاریخ اسلام کنند. به نظر می‌رسد این طیف سوم هنوز هم می‌تواند مخاطب شریعتی و آثار شریعتی باشد.

میراث دکتر را باید در همان راهی جست که با ساید جمال آغاز شد

میراث «دکتر»

ادامه از صفحه اول